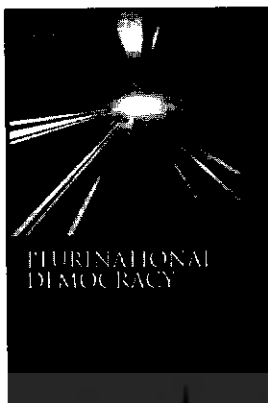


# ملتهای بی دولت

مالک ذوالقدر

دانشجوی دکتری روابط بین الملل - دانشگاه تهران



- Plurinational Democracy: Stateless Nations  
in Post-Sovereignty  
- Michael Keating  
- Oxford University Press  
- 2001

## مقدمه

است. کبک فرانسوی زبان بر مبنای یک هویت زبانی - سرزمینی در جست‌وجوی شناسایی به عنوان یک دولت مستقل و مجزا است.

از نظر کیتینگ، همه چهار دولت یاد شده، در سالهای اخیر تغییرات داخلی بنیادینی را تجربه کرده‌اند و همگی شدیداً از همگرایی فراملیتی تأثیر پذیرفته‌اند ولی واکنش هر یک از آنها نسبت به این نظم در حال ظهور متفاوت از دیگری بوده است.

نویسنده علت انتخاب این چهار دولت را برای مطالعه در این امر می‌داند که آنها موارد بسیار پیشرفته ملت‌سازی بدون دولت در دموکراسیهای صنعتی‌اند. از سوی دیگر علت انتخاب اروپا نیز به عنوان یک جامعه مشترک‌المنافع بدین لحاظ بوده است که یک مورد بسیار پیشرفته از یک نظم نهادی سیاسی اقتصادی فراملی در دنیای حاضر تلقی می‌شود.

این کتاب بر روی مجموعه‌ای از «مفروضات تحلیلی»، «استدلالات هنجاری» و «یافته‌های تجربی» استوار است: مفروضات تحلیلی ملحوظ در این کتاب، شامل این موارد است:

- ما به جداسازی و تعریف جدیدی از مفاهیم ملت، دولت و حاکمیت نیاز داریم؛ مفاهیمی که در اغلب تحلیل‌های سیاسی با هم ترکیب یا به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شوند:

۱- ملت یک مفهوم جامعه‌شناختی است و براساس یک اجتماع بنا نهاده شده و زمانی که ساخته شده باشد حکایت از واقعیتی دارد که بر مبنای نهادها و رویه‌های اجتماعی استوار است. ملت همچنین یک مفهوم هنجاری است که با خود ادعای تعیین سرنوشته خود را به همراه دارد.

۲- اما ملیت (nationality) همیشه انحصاری یا غیرقابل مذاکره نیست، بلکه می‌تواند شکلی از سیاست‌های عادی قابل مذاکره و قابل توافق باشد. مردم می‌توانند هویت ملی چندگانه داشته باشند.

۳- اگر چه ادعاهای ملیتی (nationality claims) بیشتر تلاش برای شناسایی فرهنگی آنهاست، ولی به هر حال آنها تقاضا برای کسب قدرتی را که طبیعتاً بر اساس کنترل بر سرزمین صورت می‌گیرد نیز شامل می‌شوند. ولی

این کتاب تکمیل اثر قبلی نویسنده است که در آن ملی‌گراییهای جدیدی چون کبک، کاتالونیا و اسکاتلند (کیتینگ ۱۹۹۶) را بررسی می‌کرد. کتاب قبلی بر نحوه پیدایش ملی‌گراییهای جدید و همچنین بر ملت‌سازی بدون دولت تمرکز داشت، ولی کتاب حاضر درصدد پاسخ به این سؤال است که این جنبشهای ملی‌گرای جدید (ملتهای بدون دولت) چگونه می‌توانند در درون نظم سیاسی در حال ظهور و جدید وفق داده شوند و آیا این ملتها می‌توانند با حفظ میزانی از استقلال ملی اصول لیبرال دموکراسی را محترم شمارند؟ از نظر نویسنده: جواب یک «بله» محتاطانه است: ملتها برای رسیدن به حکومت بر خود و استقلال نیازی ندارند که دولتی داشته باشند.

تمرکز تجربی کتاب بر روی چهار دولت پادشاهی بریتانیا، اسپانیا، کانادا و بلژیک استوار است:

پادشاهی بریتانیا دولت پیچیده با چهار ملت است که هر کدام رابطه متفاوتی با مرکز دارند. ایرلند شمالی یک جامعه تقسیم‌بندی شده است. اسکاتلند یک ملت تاریخی است که عمدتاً بر تقسیمات داخلی چیره شده ولی روابط آن با بریتانیا به طور فزاینده‌ای مشکل‌ساز است.

اسپانیا یک دولت قدیمی است که سه ملت تاریخی را در خود جای داده است. ملی‌گرایی اسپانیایی درصدد است که بر سایر ملتها غلبه کند. باسک یک سنت جدایی‌طلبانه دارد و همواره شاهد منازعات خشونت‌باری بوده است. کاتالونیا از لحاظ تاریخی ملت میانه رو بوده و عمدتاً جناب‌طلبی را رد کرده است. ملی‌گرایی کالیسیا ضعیف‌تر شده ولی در سالهای اخیر بر اهمیت آن افزوده شده است.

بلژیک جدید التاسیس (۱۹۳۰) نیز شاهد ملی‌گراییهای فلاندرها و فرانسوی زبانها بوده است. برخلاف پادشاهی بریتانیا و اسپانیا در بلژیک هیچ مرکزی وجود ندارد بلکه بین دو جامعه زبانی که هر کدام خودش را به شکل یک هویت ملی توسعه داده، تقسیم شده است. کانادا نیز با تقسیمات زبانی انگلیسی و فرانسوی شاهد منازعات شدیدی به ویژه از سوی منطقه کبک بوده

این امر مستلزم این نیست که حتماً یک دولتی شکل بگیرد.

۴. حاکمیت یک مفهوم مطلق نیست که همواره و انحصاراً به دولت واگذار شده باشد، بلکه می‌توان ابعاد متعدد حاکمیت یا نظم هنجاری را که دولت را دربر گیرد و یا از آن فراتر رود، تصور نمود.

مباحث هنجاری کتاب به شرح زیر است:

- ملتها می‌توانند فضاهای مشورتی و تصمیم‌گیری باشند. آنها می‌توانند از رویه‌های دموکراتیک در مقابل یک دولت ضعیف، حفاظت کنند. اصطلاح دولت - ملت منحصر به فرد نبوده بلکه می‌توان ملتهای بدون دولت داشت و این ملتها الزاماً نسبت به دولتها کمتر لیبرال، کمتر دموکراتیک و کمتر توسعه یافته نیستند.

- دموکراسی مستلزم ایجاد مکانهای تصمیم‌گیری در سطح این

اجتماعات است.

- اگر اجتماعات ملی نامتجانس باشند، پس اجزاء

نامتجانس می‌توانند از زمینه‌های دموکراسی لیبرال حمایت کنند.

یافته‌های تجربی این کتاب شامل

موارد زیر است:

- در تاریخ این چهار دولت،

سنتهای بدیل حاکمیت بر

مبنای قراردادگرایی

(Pactism) و

اقتدار مشترک

وجود دارد.

- جنبشهای ملی

بدون دولت در چهار دولت

مورد مطالعه، ظهور عصر پس از

حاکمیت (Post - Sovereignty)

را تقویت کرده و حرکت به سوی یک نظم

فراملی در حال ظهور را نوید می‌دهد.

- افکار عمومی ملتهای بدون دولت، مانع این

حرکت و تحول نیست. شهروندان عموماً قادرند هویت

چندگانه‌ای داشته باشند.

- دولتها تقریباً به اشکال مختلفی وجود چند ملت در درون خود

را به رسمیت می‌شناسند.

- ظهور نظامهای فراملیتی به ویژه نظم اروپایی، فرصتهای جدیدی را

برای مطرح شدن ملتهای بدون دولت فراهم کرده است.

نویسنده در فصل اول تحول تاریخی مفهوم ملیت (Nationality) و

الزامات ظهور ادعاهای ملی به شکل جدید به ویژه پس از پایان جنگ سرد

می‌پردازد. در این خصوص ادبیات موجود راجع به ادعاهای ملی را بررسی و

نقاط ضعف و قوت آنها را بیان می‌کند.

از نظر کیتینگ، ملی‌گرایی از نوع جدید، همچون امواج قبلی ملی‌گرایی،

نظم سیاسی درون دولتها و همچنین بین دولتها را به چالش کشانده است.

ملی‌گرایی جدید بر دیدگاه نظریه‌پردازان نوسازی که دولت - ملت پایدار و

تثبیت شده را مرحله پایانی توسعه سیاسی می‌داند، خط بطلان می‌کشد.

هابسبام (۱۹۹۰) احیای ملی‌گرایی بدون دولت را در تعارض با روندهای

جهانی شدن و همگرایی فراملی منادی پایان دولت - ملت می‌داند. ولی

بررسیهای جدیدتر حکایت از دو روند همگرا و هماهنگ دارند که سیستم

دولت - ملت را از بالا و پایین تضعیف کرده و اقلینها را تشویق می‌کنند که از فرصتهای ایجاد شده برای خودمختاری و تعیین سرنوشت در این نظم جهانی در حال ظهور استفاده کنند.

همچنین درخصوص ارزیابی هنجاری از ملی‌گرایی جدید نیز دیدگاههای متفاوتی وجود دارد:

مدرنیستهایی چون دارندورف دولت - ملت را به عنوان چهارچوب دموکراسی و لیبرالیسم و همبستگی اجتماعی محسوب کرده و برگشت به قبیله‌گرایی را محکوم می‌کنند. در مقابل، عده‌ای از پست مدرنیستها با استقبال از خاص‌گرایی، جهان‌گرایی و عام‌گرایی محدودکننده را صرفاً پوششی برای سلطه‌گری تلقی می‌کنند.

نویسنده دو رویکرد را درخصوص تحلیل آکادمیک ادعاهای ملی ارائه می‌کند: رویکرد اول به شکل استدلالهای عام و کلی و از نوع افلاطون بوده و درصدد شناسایی اصول عمومی برای بررسی ادعای ملیت و تعیین سرنوشت است. رویکرد دوم بیشتر عمل‌گرایانه و تجربی است و بر روی راه‌حلها و حل مسئله (Problem - Solving) متمرکز است.

از نظر کیتینگ هیچ یک از رویکردهای فوق نمی‌توانند تحلیلهای رضایتبخشی ارائه دهند.

رویکردهای صرفاً قیاسی نمی‌توانند در همه موارد مناسب باشند و تنها انتزاعی از محتوی تاریخی و فرهنگی و تجربی ملتها را ارائه می‌دهد و تحلیلهای کاملاً

عمل‌گرایانه نیز در برخورد با ادعاهای ملیتی مشکلات خاص خود را دارند.

از نظر کیتینگ، رویکرد سومی نیز قابل طرح است که ترکیبی است از رویکرد واقع‌گرایی که واقعیت و تنوع ملی‌گرایی را پذیرفته و رویکرد آرمانگرایی که معیارهای هنجاری را در عنوان کردن ادعاهای ملیتی به عنوان اصول راهنما به کار می‌گیرد، لذا این کتاب چنین رویکردی را دنبال کرده و ترکیبی از تئوریهای هنجاری و تحلیلهای تجربی را دربر می‌گیرد.

حاکمیت نیز یکی از مباحث عمده نویسنده در این فصل است. یکی از بزرگ‌ترین موانع تطبیق ادعاهای ملی آموزه حاکمیت است. حاکمیت دارای دو بعد بیرونی و داخلی است. منظور از حاکمیت بیرونی که در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود این است که هیچ قدرتی فراتر از قدرت یک واحد سیاسی در سطح بین‌المللی وجود ندارد و برخی حاکمیت بیرونی را یک ویژگی ذاتی استقلال ملی می‌دانند. ویژگی دیگر حاکمیت بیرونی جداناپذیر بودن از دولت است.

ولی امروزه مفهوم حاکمیت دچار تحول اساسی شده و از امری مطلق به امری نسبی تبدیل شده است.

یکی از ویژگیهای رایج و مشترک ادعاهای ملی که با سایر ادعاها متفاوت است، مبنای سرزمینی بودن ادعاهای ملی است. سرزمین ممکن است از اهمیت کارکردی و یا از اهمیت سمبلیک برخوردار باشد. بنابراین ادعاهای ملی دو ویژگی ساختاری دارند: سرزمین و هویت. دولت - ملت سرزمینی بر مبنای غلبه دومی بر اولی استوار است.

## برخلاف پادشاهی بریتانیا

### و اسپانیا در بلژیک هیچ مرکزی

### وجود ندارد بلکه بین دو جامعه زبانی که

### هر کدام خودش را به شکل یک هویت ملی توسعه داده،

### تقسیم شده است

## نویسنده علت انتخاب این چهار دولت را

### برای مطالعه در این امر می‌داند که آنها

### موارد بسیار پیشرفته ملت سازی

### بدون دولت در دموکراسیهای

### صنعتی اند

برخلاف بسیاری از دیدگاهها که تحولات جدید را موجب از بین رفتن مرزهای سرزمینی می‌داند، نویسنده بر این عقیده است که سرزمین اهمیت خود را از دست نداده بلکه کارکرد و وظایف آن تغییر کرده و چه بسا در برخی از حوزه‌ها گسترده شده است.

کیتینگ با بیان اینکه درخصوص ملت‌های بدون دولت، به طور مستقیم کار چندانی صورت نگرفته و موضوع به طور سیستماتیک کمتر تحلیل شده است، دو نوع تقسیم‌بندی درخصوص دولت‌ها را بررسی کرده است:

الف) تقسیم‌بندی که روکان و آردین در سال ۱۹۸۳ انجام داده‌اند و بر طبق آن چهار نوع رژیم سرزمینی از هم قابل تفکیک‌اند. ۱- دولت متحد و متمرکز ۲- فدرالیسم مکانیکی که در آن قدرت بین مرکز و واحدهای فدرال تقسیم شده است ۳- دولت اتحاد که مرکز کنترل مستقیم بر دیگر بخش‌ها را نداشته و ادغام بخش‌های مختلف سرزمینی در یکدیگر براساس توافق

و معاهده است و در حالی که استانداردهای اداری بر بیشتر سرزمین‌ها حکمفرمایی می‌کند ولی اتحاد سرزمینی کامل نیست. ۴- فدرالیسم ارگانیکی که دولت از پایین

ساختاربندی شده و این نوع دولت نتیجه اتحاد داوطلبانه به وسیله ساختارهای سرزمینی مجزا است. رویکرد بالا از نظر کیتینگ یک

رویکرد رفتارگرایی و نهادگرایی است و به موضوع حاکمیت چندان توجه نمی‌کند.

ب) گونه‌شناسی

جرج جینگ که در

سال ۱۹۸۱ صورت

گرفت. او برآموزه

غالب که فقط دولت‌ها را

واحدهای صلاحیتدار می‌داندست

انتقاد کرده و اصطلاح پاره‌پارگی دولت

(fragmentation of state) را

وضع کرد. او بر این استدلال است که آرایش

وسعی از واحدهای سیاسی در کنار هم وجود

دارند. برخی از دولت‌ها حاکم و مستقل و برخی دیگر

غیرحاکم ولی مجهز به اختیارات لازم برای ادامه حیات خود

هستند.

در فصل دوم نویسنده با بررسی ادبیات راجع به تاریخ‌شناسی ملت‌ها سعی دارد ظهور ملیت‌گرایی و ادعاهای ملی اخیر را با توجه به باستان‌شناسی تاریخی تحلیل کند. همچنان که در مقدمه هم بدان اشاره شد چهار دولت بریتانیای پادشاهی، اسپانیا، کانادا و بلژیک مورد مطالعه تاریخی قرار گرفته‌اند. به نظر کیتینگ در مجموع درخصوص ملیت و ادعاهای ملی دو نوع تاریخ‌نگاری وجود دارد:

۱- تاریخ‌نگاری دولت محور: در این نوع تاریخ‌نگاری ملت‌های بدون دولت تقبیح شده و بین دولت - ملت‌های بزرگ و دولت‌های کوچک تمایز قائل می‌شوند. از این حیث طرفداران چنین رویکردی امپراتوری اتریش - مجارستان را به دلیل دولت - ملت نبودن محکوم به شکست دانسته‌اند.

۲- تاریخ‌نگاری پیرامونی: طرفداران این نوع تاریخ‌نگاری تحلیلهای متفاوتی را ارائه می‌دهند. آنها معتقد به وجود یک نوع دموکراسی ساده و ابتدایی قبل از پیدایش دولت مدرن بوده و لیبرالها و ادعاهای مربوط به ترقی تاریخ دولت را به چالش می‌کشاند. نگرش قراردادی‌گرایی در تاریخ‌نگاری پیرامونی یا نظم تکثرگرایی ملیتی، طیفهایی از دولت اتحاد آروین و روکان و

بخش‌های دولت جینگ سازگاری دارد.

نویسنده در فصل سوم کتاب به بررسی آمال ملی‌گرایان جدید در عرصه تحولات جهانی جدید می‌پردازد. گرایش‌های معاصر چون جهانی شدن و همگرایی‌های فراملی، بستر جدیدی را برای ظهور مجدد شیوه‌های سنتی دیگری برای تعیین سرنوشت و خودمختاری به غیر از استقلال ملی به معنای سنتی‌اش فراهم نموده است. ظهور رژیم‌های تجاری آزاد مانند نفت اتحادیه اروپا، ناتو و غیره از جمله این فرصتهاست.

ملت‌های بدون دولت در سایه چنین تحولاتی، استراتژی و اهداف خود را مطرح می‌کنند. واقعیت مسلم این است که تقریباً تمامی جنبش‌های ملی بدون دولت در چهار دولت مورد مطالعه ما از تجارت آزاد و همگرایی فراملی استقبال می‌کنند، ولی نتایج متفاوتی از این استقبال برای دولت‌های یاد شده حاصل شده است. درخصوص واکنش به تحولات جدید و نظم فراملی در حال ظهور، در مجموع سه حالت و وضعیت قابل پیش‌بینی است:

۱- دسته اول بر این باورند که احترام آنها به رژیم‌های فراملی، استقلال حاکم بر این ملت‌ها را با کمترین هزینه حفظ نموده، دستیابی به بازار را تضمین و از آنها علیه تجارت یکجانبه حمایت می‌کند. ۲- دسته دوم کمتر جدایی طلب بوده و خواستار پیوند مستمر با دولت اصلی به منظور اداره

وابستگی متقابل و کاهش

خطرات‌اند. ۳- دسته سوم

گرایش رادیکال حرکت

به سوی پس از

حاکمیت (post

sovereignty)

را شکل می‌دهد. این

دسته، کاملاً از جهانی شدن و

همگرایی فراملی استقبال کرده و بر

این باورند که حاکمیت به مفهوم

کلاسیک اصلاً معنا ندارد.

کیتینگ سپس به بررسی خواسته‌های

ملیتهای بدون دولت در چهار دولت یاد شده و چگونه

واکنش آنها به نظم فراملیتی می‌پردازد. کیتینگ برای

عملیاتی کردن بحث از شاخص‌سازی بهره‌جسته و با بهره‌گیری

از نتایج نظرسنجی، به تحلیل خواسته‌های هر یک از جنبش‌های ملی

بدون دولت اقدام می‌کند.

کیتینگ با استفاده از نتایج داده‌ها درخصوص تمامی ملیتهای بدون دولت

در درون این چهار دولت نتایج زیر را استنتاج می‌کند:

ملت‌های بدون دولت در سال‌های اخیر هویت‌های ملی خود را تحکیم

بخشیده و سازمان‌های خود را تقویت می‌کنند. احزاب سیاسی این ملت‌ها به

سوی جایگاه پس از حاکمیت (post - sovereignty) حرکت می‌کنند. اما

با درجات و شیوه‌های مختلف و حوزه‌های چندگانه عمل. پیشرفته‌ترین این

اقدام در کاتالونیا، جایی که این پیوندها با گفتمان تاریخی حاکمیت مشترک

ارتباط دارد، در حال رخ دادن است، ولی ملی‌گرایی باسک در مراحل ابتدایی و

به شکل کلاسیک قرن نوزدهم بوده و به کندی به سوی سنت‌های قبل از

حاکمیت حرکت می‌کند، ولی در عین حال تحت نفوذ اروپایی شدن و تفکرات

جدید است. اگر چه یک جنبش قوی در درون ملی‌گرایی اسکاتلندی به سوی

وضعیت پس از حاکمیت وجود دارد ولی حمایت از استقلال ملی به شکل

کلاسیک آن، هنوز شدیداً گسترده است.

## برخلاف بسیاری از

## دیدگاهها که تحولات جدید را

## موجب از بین رفتن مرزهای سرزمینی

## می‌داند، نویسنده بر این عقیده است که سرزمین

## اهمیت خود را از دست نداده بلکه کارکرد و وظایف آن

## تغییر کرده و چه بسا در برخی از حوزه‌ها گسترده شده است

## گرایش‌های معاصر چون جهانی شدن و همگرایی‌های فراملی،

## بستر جدیدی را برای ظهور مجدد شیوه‌های سنتی دیگری

## برای تعیین سرنوشت و خودمختاری به غیر از

## استقلال ملی به معنای سنتی‌اش

## فراهم نموده است

ملی‌گرایی ولزی که به طور سنتی جدایی طلب بوده، در حال ضعیف شدن است. در بلژیک طرفداران ملی‌گرا - منطقه‌گرا در بین فلاندرها قویاً دیده می‌شود. ولی آنها به سه دسته ملی‌گراهای افراطی، میانه‌رو و منطقه‌گرا تقسیم می‌شوند. به غیر از دسته اول، دو دسته دیگر قویاً طرفدار وحدت اروپا هستند و عواقب ناشی از آن از جمله انتقال از ایده‌های قدیمی دولت و حاکمیت ملی را می‌پذیرند. تجزیه و تحلیل داده‌ها در این چهار دولت نشان می‌دهد که ملت‌های بدون دولت بر اساس هویت‌های دوگانه خود استوار بوده و به هر دو هویت وفادارند و نتیجه نهایی اینکه پذیرش تکررگرایی ملیتی نیز از دولتی به دولت دیگر متفاوت است. مثلاً در انگلستان اکثر جمعیت این مسئله را پذیرفته‌اند ولی در اسپانیا و کانادا این مسئله در بین اکثریت طرفداران دولت کمتر پذیرفته شده و تا حدود زیادی هنوز این استدلال وجود دارد که هویت ملی جدا از دولت وجود ندارد.

نویسنده در فصل چهارم کتاب درصد نشان دادن این مسئله

است که تقاضاهای جدید در درون یک دولت دوباره شکل

گرفته، مطرح شده است. همچنین این فصل درصد ارائه

راه‌حلهای فراتر از دولت است. یکی از مسائل عمده

در نظم در حال ظهور، مسئله شناسایی شکاف

اختلافات در درون دولتهاست. پاسخ سنتی

به این اختلافات، تمرکززدایی،

فدرالیسم و توزیع قدرت است به

نحوی که به جوامع

سرزمینی اجازه مدیریت و

کنترل منابع و انتخاب

تصمیمات دلخواه

داده شود.

ولی در دنیای واقع،

شناسایی تکررگرایی ملیتی و

وجود ملت‌ها در درون ملت‌ها، امر

کاملاً دشواری است. مثلاً بسیاری از

مردم کبک بر این تصورند که شناسایی آنها

به عنوان ملت کبک به معنای انکار ملیت

کانادایی آنهاست.

در فصل پنجم نویسنده با بررسی تحولات جدید در

سطح جهانی که موجب تغییر مفهوم دولت - ملت و وارد شدن

در عصر پس از حاکمیت شده است، جایگاه هر یک از ملت‌های بدون

دولت در نظم اروپایی جدید را نشان می‌دهد.

از نظر نویسنده، مهم‌ترین عامل در تغییر مفهوم دولت - ملت و تغییر در

رابطه بین کارکرد سرزمین، بازسازی اقتصادی است که تحت چالش

جهانی شدن و ایجاد یک اروپای واحد است. دولتهای رفاهی اگر چه هنوز هم

خواهان ابقاء در سطح ملی‌اند ولی از سوی دیگر برخی از آنها به سوی

تمرکززدایی و جست‌وجوی اشکال جدیدی از وحدت اجتماعی گرایش دارند.

بنابراین در آینده ممکن است وظیفه انحصاری دولتهای بدون

دولت، مناطق و شهرها صورت گیرد.

از سوی دیگر ما شاهد ظهور فرهنگ جهانی هستیم که فراتر از

چهارچوب دولت - ملت رفته و مهاجرت، جوامع چند فرهنگی جدیدی را موجب

شده است و شهروندان یا هویت‌های چندگانه‌ای در کنار هم زندگی می‌کنند. در

این راسته، دولت، تحت فشار همگرایی اروپا از بالا، جوامع منطقه‌ای از پایین و

جامعه مدنی و بازار به چالش کشیده شده و تغییرات اساسی را تجربه می‌کند.

برای بسیاری از ملت‌های بدون دولت، وضعیت جدید، موجب کسب استقلال

ملی بدون خطرات اقتصادی گذشته شده و ابعاد خارجی استقلال آنها را تضمین می‌کند.

اروپای در حال ظهور نه تنها بستری مناسب برای شناسایی نمادین و

تکررگرایی قانونی است بلکه فرصتهای جدیدی برای تمایزات نهادی و طرح

آنها برای ایفای نقش بازیگران سیاسی در نظم جدید را فراهم می‌آورد. از

سوی دیگر همگرایی بازار اروپایی فرصت جدیدی برای استقلال و حکومت

برخود را فراهم کرده است. در شرایط جدید حکومت بر یک سرزمین؛ چیزی

فراتر از استقلال قانونی است و نیازمند توانمندی تصمیم‌گیری و توانایی اقدام

در درون شبکه‌های پیچیده در سطوح محلی، دولتی و اروپایی و عبور از

مرزهای حوزه خصوصی و عمومی است.

نتیجه بحث اینکه؛ هر یک از ملت‌های بدون دولت در جامعه

مشترک‌المنافع اروپا جایگاه خاصی داشته و استراتژی خاصی برای

حکومت برخوردارند. این ملت‌ها می‌توانند با دولتهای خود همکاری

کرده و در بازی منطقه‌ای اروپا شرکت کنند. این ملت‌ها می‌توانند

با سایر مناطق همکاری کنند و نمایندگانی در اروپا داشته

باشند. و نهایتاً اینکه به موازات گسترش اروپا، این

فرصتها نیز گسترش خواهند یافت و دولتهای مجبور

خواهند شد به تکررگرایی ملیتی بیشتر تن در

دهند.

فصل ششم کتاب که در واقع

نتیجه‌گیری از مباحث گذشته

است به دموکراسی

تکررگرایی ملیتی

پرداخته است.

از نظر کیتینگ،

ظهور ماهیت سیال و

تکررگرایی واقعیت اجتماعی

همچون ملت‌های بدون دولت موجب

آن شده که اصطلاح «تکررگرایی ملیتی»

را برای تبیین این وضعیت مناسب بدانیم.

درخصوص موضوع حاکمیت، استدلال نویسنده این

است که حاکمیت در بین جوامع مختلف تقسیم شده و

امروزه هیچ اکثریت تعریف شده‌ای وجود ندارد.

سرزمین هنوز هم برای ملیت و ادعاهای ملیتی در محوریت

قرار دارد؛ چرا که دارای اهمیت نمادین بوده و کنترل یک فضا هنوز هم

برای حکومت برخوردار است. فضای

سرزمینی هنوز هم از اهمیت حیاتی برای حاکمیت (اقتدار پس از حاکمیت) که

در دنیای جدید پراکنده و تقسیم شده، برخوردار است.

ما در واقع به باز تعریف مفهوم دولت و همچنین مفهوم حاکمیت

نیازمندیم. درخصوص دولت، کیتینگ مفهوم تکررگرایی ملیتی را که هم بر

سرزمین و هم بر هویت‌های سیاسی تمرکز دارد، به کار می‌برد. درخصوص

حاکمیت نیز اصطلاح پس از حاکمیت را انتخاب کرده است. این اصطلاح به

معنای وجود جهانی بدون اقتدار و مشروعیت نبوده بلکه حامل این معناست

که حاکمیت به مفهوم سنتی که در انحصار دولت مستقر قرار می‌گرفت، دیگر

جایگاهی ندارد.

خلاصه اینکه با شناسایی حق تعیین سرنوشت برای ملت‌های بدون دولت

و اجازه فعالیت تمامی گروه‌های ملی، زیرملی و فراملی در نظم در حال ظهور

امکان ایجاد دموکراسی تکررگرایی ملیتی در درون دولتهای تکررگرایی ملیتی

فراهم می‌شود.

## بسیاری از مردم کبک بر این تصورند که شناسایی آنها به عنوان ملت کبک به معنای انکار ملیت کانادایی آنهاست

### در آینده ممکن است وظیفه انحصاری دولتهای بدون دولت، مناطق و شهرها صورت گیرد

### مدرنیست‌هایی چون دارن دورف دولت - ملت را

### به عنوان چهارچوب دموکراسی و لیبرالیسم و

### همبستگی اجتماعی محسوب کرده و

### برگشت به قبیله‌گرایی را

### محکوم می‌کنند